

غرة جمادى الاخرى بميلان آمده روز سوم بويته رسيدند. قرانسوارزف در دو فرسخى شهر شاه را پذيرائى كرد. مقصد آخر اسلاميل است. اشرف پاشا با كشتى در بريدن بزي حاضر بود. رشدى پاشا صدراعظم و بعض رجال بجناق قلعه كنار داردانل آمده بودند.

ميرزا حسينخان از طريق استقبال سلطان استفسار مى كند، صدراعظم مى گويد تاكنون سلطان از هيچ پادشاه استقبال نكرده است و نميخواهد كه سابقه بدست بدهد. در باطن سلطان عثمانى متوقع بود كه ناصرالدينشاه اول بمملكت اسلامى رفته باشد، بعد بساير ممالك. ميرزا حسينخان امر داد كشتى برگردد، صدراعظم مهلت خواست و بباب عالى پيغام داد. قرار شد سلطان از عمارت بيگلر بيگى با قايق بكشتى شاه بيايد.

خط مراجعت از طرف پوطى بود. منچيگف باز براى پذيرائى حاضر بود. گرانديوك ميشل برادر امپراطور جانشين قفقاز، در بندرگاه منتظر ورود شاه. روز ۱۴ رجب ورود بانزلى اتسفاق افتاد. روز سلخ رجب بدارالخلافة نزول اجلال شد.

در غياب شاه فرهاد ميرزا نايب السلطنه بود. بلوائى برضد ميرزا حسينخان ترتيب يافت. شاهزادگان كه در ركاب بودند اين بلوا را باعث بودند، لى الورود در رشت باصطبل رفته بستى شدند. در طهران جماعتى بدرب اندرون انيس الدوله بست نشستند. مادرشاه درگرفته بود.

ميرزا حسينخان در رشت معزول، در امام زاده هاشم منصوب و در ثانى در منجبل معزول و بحكومت رشت نامزد شد.

از جمله علما كه در تكفير ميرزا حسينخان همداستان بودند سيد صالح عرب بوده. اعتمادالسلطنه مينويسد كه پس از پنجماء كه ميرزا حسينخان باز بر

مسند رسید (۱۲۹۱) و وزارت خارجه و لقب سپهسالاری یافت، سید صالح عرب در مجلس روضه خوانی او گلاب می داد، چون بمن رسید، گفتم: چه شد که در مجلس این زندیق گلاب فشانی می کنی؟ چون سابقه دوستی داشتیم، بشوخی گزاراند و آن سابقه این بود که بعد از فوت پدرم بر سر ارث با ادیب الملك نزاع داشتم، چون با شیخیهها بد بود، پیش او رفتم که حکم بطرف من دهد و چنین شد.

منظور میرزا حسینخان از این مسافرت گشودن باب مراده با ارپ و دیدن شاه، آبادی آنعمالک بود، بلکه اثری کند و نکرد، باز همان شد که بود. در ممالک کامل التمدن شخص را برای کار میجویند، در ایران هنوز کار برای شخص میخوانند. مشاغل غالباً نان خانه است در ضمن کاری هم صورت می گیرد.

در سیاستنامه خواجه نظام الملك خواندم که در زمان ماد و عیب در کار است: یکی آنکه ده کار یکی میسپارند و نه کسی بیکارند، دیگر آنکه کارهای بزرگرا باشخاص کوچک میدهند، از عهده بر نمی آیند و کارهای کوچک را باشخاص بزرگ و دل بدان گرم نمیکنند.

باز مجلسی در دربار تنظیم یافت از همان اجزای معلوم، و مقرر شد در ولایات عدالتخانه برقرار شود.

وزارت عسکریه با مسئولیت حسام السلطنه و معین الدوله بکامران میرزا محول شد.

اداره تلگرافخانه که جزء وزارت علوم با اعتضاد السلطنه بود، مستقلاً بمخبرالدوله واگذار شد.

میخواهند کاری بکنند، اما نمیدانند چه کنند. انتظام امور این عالم نسی و اثبات اختیار است و ما نمیخواهیم اختیار را از دست بدهیم. معنی قانون همین

است که اشخاص باراده خود رفتار نکنند، تابع دستوری معلوم باشند.
در ۱۲۹۱ امور مالیّه و مهام کشوری بمستوفی الممالک واگزار شد. امور
لشکری و وزارت جنگ با لقب سپهسالاری بمیرزا حسینخان مشیرالدوله از
وزرای سته محول گشت.

در سنه ۱۲۹۲ سفر مازندران پیش آمده پس از مراجعت باز شورای کبری
تجدید شد و شاه بشخصه شوری را افتتاح کرد.
ریدرژنامی را از اطریش خواستند که تنظیم پست کند. بین طهران و ارو پا
پست دایر شد و اول تمبر پست رواج یافت که امروز خریداران تمبر برای
یکدانه اش سر و دست می شکنند.

در سنه ۱۲۹۲ علاوه بر مجلس شوری، مجلس تحقیق دایر شد. پدرنگارنده
(مرحوم مخبرالدوله که وزارت تلگراف داشت) در این مجلس عضو شد. یکی از
آشنایان مهمی داشت، به مجلس تحقیق متوسل شد. همه باو گفتند: حق داری،
ولی اجرائی در کار نبود. پدرم گفت: برو مهر حق داری بکن و دل خوش کن.
در عشر سوم ذیقعده همین سال قرن سی ساله سلطنت ناصرالدینشاه و صد
ساله سلطنت قاجاریه بود. سپهسالار (میرزا حسینخان) چند شبانه روز جشن
شایان گرفت.

سفر دوم فرنک ۱۲۹۵

در این سفر غیر رسمی منظور مطالعه بیشتری از اوضاع فرنک بود.
در روسیه برسم معهود پذیرائی کردند.

این سفر خط مسافرت از راه تبریز و جلفاست، چون پیاده شدن در انزلی
گاه باشکال بر میخورد و در سفر اول در موقع پیاده شدن، زحمتی اندک رخ داده
بود.

در برلن ورود شاه مصادف شد با تیرخوردن امپراطور (و یلهلم) اخوی مرتضی قلیخان و من بنده در برلن بودیم. اخوی بقصر رفته بود. شاه بی نهایت مضطرب بود، تصور می کرد شهر برهم میخورد، مکرر اخوی را میفرستاد که خبر بیاورد. غافل از انتظامات و حسن اداره ارو پائی. بالجمله شاه در برلن نماند به بادنباد رفت و پس از پنج روز توقف بطرف پاریس.

در پاریس اکسپوزیسیون است، یعنی بازار نمایش امتعه عالم. سعدالدوله که داماد ما شده است، بتنظیم قسمت ایرانی مأمور است، در برلن ملاقات شد و به پاریس دعوت کرد. رفتیم یک ماه هم ماندیم، اقا قبل از افتتاح بازار برگشتیم، چه مدارس باز میشد و اخوی نمیخواست از درس باز بماند.

ناصرالدینشاه در گراند هتل منزل کرد، چه ما کماهون اختیار نداشت سلاطین را که من غیر رسم وارد میشوند، رسمی پذیرائی کند، در گراند هتل از شاه دیدن کرد. توقف در پاریس ۲۲ روز بود.

در انگلیس از پذیرائی شاه عذرخواستند که عزاداریم، لیکن سبب عذرخواستن در حقیقت مقدمه راه حضرت عبدالعظیم بود و بیزاری ملکه از آن پیش آمد.

توضیح آنکه شاه قبل از حرکت، بحضرت عبدالعظیم رفت. در مراجعت عده [ای] سر باز عارض بودند، عریضه بدمت اکنار راه ایستاده سواران ایشانرا زدند و دور کردند. ایشان چند سنگ بطرف سواران انداختند، یکی بکالسکه شاه مصادف شده و سبب وحشت گردید. در این اثنا یکی از بندهای کالسکه پاره شد و بایست بست، بیشتر مایه اضطراب گشت. علاءالدوله که در رکاب بود، گفت: تحریک سپهسالار است (میرزا حسینخان). شاه بشهر آمد. ده نفر را که گرفته بودند، بشهر آوردند. شاه از تغیری که داشت امر کرده نفر را حضور آتخاب انداختند. سپهسالار کلاه بزمین زد، پا بوسید، فایده نکرد.

از غلامحسین خان غفاری صاحب اختیار شنیدم که آقا ابرهیم امین السلطان که در دستگاه شاه همه کاره بود، پس از تنظیم امور مسافرت، بارو آمده، عرض کرد: هیچ کم و کسری در کار اردو نیست، بنده را مرخص فرمائید بزیارت مکه مشرف شوم. شاه میگوید: مگر نه باید همراه ما باشی. میگوید: غلام را مرخص فرمائید، شما هم بیخود میروید، با مقدمه تناب انداختن سر بازان کجا میروید؟ دول بشما چه نظری خواهند داشت؟ وقتی که خشمگین میشوید، تحمل نمی کنید و حرف نمیشنوید، بسعایت یک نفر مفرض نه نفر را بی گناه می کشید. و از این مقوله بسیار میگوید و بگریه می افتد بقسمی که برای شاه هم رقت دست میدهد، می گوید: امری اتفاق افتاد، حالا چه باید کرد؟ می گوید: اقلأ ورثة آنها را بخواهید، استمالت کنید. روز دیگر همه را میخوانند و موظف می کنند. سعدی گوید و شاه بوستان را منتخب کرده است:

صوابست پیش از کشش بند کرد که نتوان سرکشته پیوند کرد
شاه از راه وینه بایران برگشت و روز نهم شعبان وارد طهران شد.

روز سه شنبه هفدهم شوال مجلسی از تمام وزرا و شاهزادگان ترتیب داده شد. بعض دستور العملها را لسان الملك قرائت کرد^۱.

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست تو خود حجاب خودی حافظ از میان برنخیز
آقا علی امین حضور از شاگردانی بود که در بدو امر ناصرالدینشاه او را بدارالفنون سپرده بود. پس از چندی تقاضای تصدیق بر بی استعدادی خود کرد که

۱- دستخط اختیارات: بموجب این دستخط که خودمان میتو یسیم، اختیار میدهم بوزرای منتخبین حالیه دولت که در مجلس دربار حکم بجلوس فرموده ایم. آنچه را که آنها صلاح دانسته بعرض برسانند، رد نخواهیم کرد و نفاذ امر و قدرت سلطنترا باین مجلس عطا می فرمائیم، ۱۲۹۸

این شاگرد بجائی نمیرسد، با آن تصدیق نزد شاه رفت و مقامش بجائی رسید که وزیر شد.

سوغات سفر دوم

یکی ساختن راه آذر بایجان بود که تا قزوین بسعی امین السلطان ساخته شد.

دیگر دسته قزاق بریاست متتویج صاحب منصب روس.
عیار جدید سگه کردند، معروف بامین السلطانی (۱۲۹۶).
آوردن مشاقان اطریشی بریاست کلنل شیونوشکی برای تربیت هفت فوج عراقی و ششصد توپچی (۱۲۹۶).
ترتیب نظمیه بدست گشت دؤمנטورت.
بنای موزه در باغ گلستان.
موقوف شدن لقب جنابیی جز برای وزرا.
قطر در کنگره برلن که برای قطع و فصل مشکلات شرق تشکیل شده بود، بایران واگزار شد که هفده محلست (جمادی الثانی سنه ۱۲۹۵ ژون ژولیه ۱۸۷۸). بیسمارک و گرجاگف و کلادسطن پهلوانان آن کنگره بودند.
نتیجه صلح سن اصطفانوموق مانده بود در کنگره برلن معلوم و معین شد.
رومانی و صربی و قرطاق مستقل شدند.
بلغاریه تحت الحمايه ترکیه قرار دادند.
رومیلی شرقی را ایالتی آزاد مقرر داشتند.
بس آرای و قسمتی از ارمنستان بروسیه رسید.
بوسته و هرسک باطریش داده شد.
یونان توسعه از طرف شمال وعده دادند.

انگلیس جزیره قبرص را برد.
نتیجه آنکه عثمانی ضعف کلی حاصل کرد و بین روس و اطرش
سدهائی کشیده شد.
ملکم از طرف ایران مأمور آن کنگره بود.

عزل میرزا حسینخان سپهسالار پسر میرزا نبی خان

شبهه نیست که میرزا حسینخان از اکثر رجال زمان ناصرالدینشاه بصیرتر
سیاست بود و دلش هم میخواست کار بکند. بنوشتن نظام نامه ها و تنظیم
دستورها قدمهائی پیش نهاد و روابط ایران را با اروپا تأیید کرد.
موانع بسیار نیز در کار بود. منافع پرست و مفت خوار بشمار و خودش هم
بی استفادات نبود.

اعتمادالتسلطه که از همه کس بدمیگوید، در صدرالتواریخ بزبان قدح
حمله بدو آورده و انصافاً انصاف نداده.

وقتی میرزا حسینخان با پدرم از اشکالات مذاکره می کرده، در ضمن
گفته بود: تاپای روی این غالیچه نگراری، نمیدانی.

بی میل نبوده است که اخبار تلگرافی بصوابدید او بشاه برسد و این
برخلاف وظیفه پدرم بود و ازین ره گزر کدورتی در بین پیدا شده بود.

در سفارت اسلامبل بقدرتی حرکت کرده بوده است که تجار عثمانی
ببیرق ایران توسل می جستند.

مهر نماز و تعزیه داری بزمان او در اسلامبل شایع شد.

در سفر عراق بسی اوبالای گلدسته ها «اشهد انّ علیاً ولی الله» گفتند؛

مع هذا اعتمادالتسلطه قیاس بنفس کرده، مینویسد: بجائی معتقد نبود.

مسجد ناصری از یادگارهای اوست.

عمارت مسکونی او مجلس شورای ملی شد و این معنی را استاد غلامرضا از پیش بمیرزا صفا گفته بود.

بعد از سفر دوم فرنک، بروسها نزدیکتر شد؛ تأسیس قزاقخانه کردند. استخدام صاحبمنصبان اطریش، انگلیسها را خوش نیامد و روسها پلّه موازنه با قزاق می دانستند.

دسته قزاق روز بروز قوت گرفت و اقواج اطریش رو بضعف نهاد. روسها رسماً گفتند که نظام اطریش خصومت با ماست.

هم در این سال جمعی تجار ژاپنی بطهران آمدند و متاع ژاپنی آوردند و دنباله پیدا نکرد. رئیس آن پوشیدا بود.

میرزا سعیدخان از آستانه احضار و وزیر امور خارجه شد. در اوایل مسافرت از مشهد بمیرزا حسینخان تلگراف کرده بوده است:

صیبا بلطف بگوان غزال رعنا را که سربکوه و بیابان توداده مارا
میرزا تقی خان خواست یکباره ورق را برگرداند، آواره شد و پس از
آوارگی اعدام. میرزا آقاخان عنان سست کرد، دوامی یافت. میرزا حسینخان حد
وسط رفت و باز نتیجه نگرفت. این است که همه جا ملل را عصبانی کرده، دست
بانقلاب میزنند، خرابی می کنند بامیدآبادی.

میرزا حسینخان معزول و مأمور قزوین شد (۱۲۹۷).

شیخ عبیدالله بتحریر عثمانی با رومی و ساوجبلاغ تجاوز کرد، تجاوزی بیرون از اندازه.

میرزا حسینخان بدفع آن فتنه نامزد شد.

صورتاً شیخ که در ناحیه هکار می نشست، در جنگ روس اسلحه بسیار

مصطفی قلی خان اعتماد السلطنه با قوای آذربایجان جلو اشرار در آمد، در بناب زد و خورد دوام یافت. وزارت خارجه در اسلامیل مشغول مذاکره شد. در جنگ روس و عثمانی ایران در بی طرفی، کمک آذوقه بروس کرده بود و این لطمه را در نتیجه آن کمک خورد. میرزا حسیتخان در اردو بشخصه حاضر شد. بطوری که در تبریز شنیدیم، حسن اتفاقی رفع غائله کرده بوده است، غائله خفته بود که حشمة الذوله بمیدان رسید و درگشت.

حسنعلی خان گروسی بافوج و سوار شاه سون دویرن قبل از سپهسالار وارد کارزار شده بود.

شیخ و حمزه آقا بطرف اشنویه روی آوردند. شیخ بقلمه اسمعیل آقا رفت. شانزدهم ذیحجه سپهسالار باردو پیوسته بود، وارد ساوجبلاغ شده، رؤسا را تأمین داد. قشون بطرف مرگور رفت و تسکین کلی حاصل شد. از همانجا که بشیخ تعلیمات رسیده بود، گفتند: برگرد.

در ۱۲۹۸ اسکندر دؤم کشته شد. سپهسالار مأمور تقدیم تعزیت و تهنیت جلوس اسکندر سوم گردید. پس از مراجعت والی خراسان و متولی آستانه شد. مردم خراسان بوجود او شادمان بودند.

لدى الورد در رواق مطهر قبیری برای خود آماده کرد. در سن پنجاه و هفت سالگی شب ۲۱ ذیحجه برحمت ایزدی پیوست، علیه رحمة الله.

کمتر روزیست که در بهارستان از برای او طلب مغفرت نشود. مدرسه ناصری امروز دانشکده معقول و منقولست، مبلفی کثیر موقوفه دارد و متولی آن پادشاه عصر است.

مرده آنست که نامش بنکونی نبرند

در این سال تلگرافی از معین الملک (محسن خان) رسید که سلطان عبدالمجید اطمینان داد که دیگر اکرادیاضی جسارت نخواهند کرد و شیخ

باسلامبل احضار شد.

خاطر شاه از مظفرالدین میرزا ولیعهد مکتر شده او را بطهران خواست، اعیان از مرآده با او خودداری می کردند. پدرم بیشتر مرآده داشت، بضرورت مساعدتی هم کرد. انخوی مرتضی قلیخان حساب بولیمهد درس میداد، ولی مزاج ایشان با حساب هیچ آشنا نشد.

شب عاشوری ۱۲۹۹ اعتضادالسلطنه وفات کرد. شاهزاده صاحب محاسن اخلاق و مکارم اشفاق بود و یکسب معارف مشتاق، بالاستحقاق وزارت علوم داشت. با اینکه تلگرافخانه که در اداره او بود، پدرم واگذار شد، باز پدرم را بشظر محبت و مهربانی نگاه می کرد. جنازه شاهزاده را روز عاشورا بحضرت عبدالعظیم بردند. نزدیک آب متکا دسته سینه زنی که از امام زاده بشهر می آمد، جنازه را گرفته برگشت. در صحن روضه خوانی بود. تابوت را برده پای منبر گزاردند. از غریب اینکه شهرت کرد که این احوال را کسی بخواب دیده و ملاآقای دربندی در کتاب خود نوشته. فرستادم کتاب را آوردند. هیچده سال قبل از فوت شاهزاده چاپ شده بود، کسی خواب دیده بود شاهزاده وفات کرده، نعش او را بحضرت عبدالعظیم میبرند و در تابوت معذبست، در آب متکا روضه خوانی است، شاهزاده از تابوت گریخته پناه بمنبر میبرد و معذبین وارد حوزه روضه خوانی نمیشوند.

ولیمهد بآذر بایجان معاودت کرد.

شیخ عبیدالله از اسلامبل فرار کرده، بسرحد آمد. مأمورین عثمانی دورش کردند.

ایام هفته برای عرض عرایض تقسیم شد و باز نشد:
شنبه وزارت عدلیه و علوم و تلگراف.
یکشنبه وزارت جنگ.

دوشنبه تعطیل.

سه‌شنبه وزارت داخله و مالیه.

چهارشنبه وزارت امور خارجه.

پنجشنبه مخصوص تشریف وزرا بحضور.

رواج اسكتاس روس در ممالك محروسه ممنوع شد.

پس از عزل میرزا حسین‌خان همه کاره و هیچ کاره آقای مستوفی الممالک

است. امور آذربایجان نیز ابواب جمع ایشانست، وزارت مالیه و داخله شغل

مخصوص.

وزارت جنگ بعهدۀ نایب السلطنه و نسبت به آقا، فرزندی برای خود

قائلند.

همه کاره در دربار آقا ابرهیم آبدار است، چهل اداره ابوابجمع دارد. نته

ابرهیمی بود پارچه و غیره در خانها میبرد و می فروخت، من جمله در منزل ما هم

می آمد. روزی گفت: آقا ابرهیم وقتی یک اطاق در خانه ما کرایه کرده بود و

شب بیک دیزی می گزراند. زهی کفایت با آنکه سواد نداشت!

سفر دوم خراسان

در سنه ۱۳۰۰ سفر دوم شاه بخراسان اتفاق افتاد. نظر ب بیماری

امین السلطان، جماعتی از اشراف و اعیان ملازم رکاب شده بودند که در موقع از

نمد کلاهی ببرند.

آقا ابرهیم در راه فوت کرده. تمام ادارات و لقبش بمیرزا علی اصفرخان

تفویض شد و بین برادران امین الملك و غیره تقسیم شد. از این تاریخ تا آخر زمان

ناصرالدینشاه همه کارها در معنی بدست میرزا علی اصفرخان امین السلطان

می گذشت که بعد ب لقب صدارت و اتابکی سرافراز شد. اتابک در معنی یعنی

لله آقا. در سنه ۱۳۰۱، ۲۹ شهر شعبان در صاحبقرانیه، مستوفی الممالک بلقب صدارت مفتخر شد. کار با امین السلطان بود و وزیر اعظم خوانده می شد. آقای وزیر اعظم راستی بدیدن صدراعظم دروغی رفتند. گفته بود: سالها از صدارت تحاشی کردم، اکنون که چنین کردید باید مرا حفظ کنید. وزیر اعظم تعهد کردند و تخلف نکردند. دستخطی هم با آب و تاب صادر شد:

از برون با طمطراق و از درون خالی و بویک

«که باید بشیوه میرزا تقیخان امیرکبیر و میرزا آقاخان صدراعظم رفتار کنید»
تقسیم اوقات ترك شد و تأکید اکید که هیچ اداره نباید مستقیماً مطلبی بعرض برساند، همه باید بصدراعظم رجوع کنند. این دستخط در رفتار و گفتار آقا تغییری نداد. فهمیدی یا نه؟ به فهمیدی یا آه؟

بیست و دو ماه و پنجروز صدارت کرد. پنجشنبه سوم رجب ۱۳۰۳ برحمت ایزدی پیوست.

دو از تاریخ فوتش چون کنسی کم شود تاریخ فوتش صدراعظم به درویشان اخلاص داشت و ازایشان زرّ خلاص میخواست. در مقبره [ای] که در ونک ساخته بود و بابا را که مرشدش بود، در آنجا دفن کرده بودند، مدفون شد. خدایش بیامرزد، بندرت قلم روی کاغذ می گزارد و جز سیاق معلوماتی نداشت. وقتی میرزا حسینخان منصب دوست علیخان معبرالممالک و میرزا یوسف مستوفی الممالک را با پیشکشی هنگفت از شاه خواسته بود بتوسط عریضه، شاه بالای عریضه او این شعر سعدی را نوشته بود:

دوست بدنیا و آخرت نشوان داد صحبت یوسف به از دراهم معدود
از این گونه لطایف در کلام ناصرالدینشاه بود. گاهی بنظم رغبت میکرد.

در مجمع الفصحا بعضی اشعار شاه ضبط است، منجمله:

جای معشوق ندانیم ولیکن گویند کعبه و بتکده و خانه خمار بود

وله

دوست نباید زدوست در گله باشد
آنکه پریشان نمود طره لیلی
با گله خوش نیست روی خوب تو دیدن
مرد نباید که تنگ حوصله باشد
خواست که مجنون امیر سلسله باشد
دیدن رویت خوش است بی گله باشد

وله

گر گنه کار نبودى بجهان روز جزا
از خداوند جهان لطف کریمانه نبود

وله

همه جایی و ندانیم کجائی ایدوست
ره نبردند حریفان تو بر منزل تو

وله

بگذشتی از سر کین بر قبله گاه زمین
بر قبله گاه زمین زینسان مکن گزری

ناصرالدینشاه کسر حقوق کسی نکرد و بی محل حقوق بکسی نداد.
با صلوب دیرینه دفتر استیفا در کمال انضباط بود.

میرزا محمد خان مجدالممالک در کتابچه [ای] که بعنوان کشف الغرائب نوشته و باین بیت آغاز کرده است:

من گنگ خواب دیده و عالم تمام کر
من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش
بکنایات لطیف طعنها به بیحالی آقای مستوفی زده است، غافل از این که پدرش
میرزا علی خان دست بالا را خواهد گرفت و اموراترا بطبیعت باز خواهد گزارد.

اعتماد السلطنه در تاریخی که از صدور زمان قاجاریه نوشته است، بزبان
بی زبانی میخواند عمل میرزا علی خان فراشبازی پدرش را از قباحت بکاهد و
عندالواقع قاتل امیر اوست. راست است مکلف بوده است بر قصد، اقا نمیبایست
باین خوبی بر قصد. کاری میکرد که عزه الدوله خبردار شود؛ امیر محفوظ میماند و
از این ستون بآن ستون فرج بود. اینست که در صدرالتواریخ مینویسد که جبارخان
پیشخدمت گفت: آقای مستوفی الممالک بتوسط من بشاه پیغام کرد که امیر از من و

آقا محمد رختدار و حسنخان قره‌پاپاخ و اسکندرخان قره‌پاپاخ و محمد رضاخان سرتیپ گرگری و میرزا هاشم آقا بیعت گرفت، خیال بدی دارد، بشاه عرض کن. این خبر از اول تا آخر دروغ است و از هیچکس شنیده نشده، حتی از مهدیقلیخان مجدالدوله که از محارم شاه بود و روایات را خوب می‌دانست و قصه قهوه دادن بمادر شاه را نقل می‌کرد، این قصه که اعتماد السلطنه نسبت بامیر نقل کرده، شنیده نشد و از غیر او از محارم دیگر هم. وانگهی مستوفی الممالک چنین مطالبی را پیغام نمی‌کند و اقرار بیعت خود نمی‌آورد و از محمد حسنخان اعتماد السلطنه این گونه روایات بعید نیست، چه تمام چاپخانهها در اداره او بوده است.

از پدرم فقط شنیدم که امیر تدارک هشتاد هزار پیاده و سواره دیده بود و این اسباب وحشتناکی شده بود و این عده قوه منظم برای ایران زیاد نبوده است. در سبب تقرب فوق العاده مستوفی الممالک حکایتی می‌کنند و صحیح می‌باشد. میرزا یوسف پسر میرزا حسن مستوفی الممالک پسر میرزا کاظم آشتیانیست. وقتی محمد میرزا در تبریز از سفر که در آنوقت مقیم تبریز بوده‌اند، دعوت کرده، بقایم مقام پیغام میفرستد که تدارکی کنند، می‌گوید: بودجه ولیعهد گنجایش این مخارج را ندارد. میرزا حسن نمی‌گزارد مطلب بمحمد میرزا برسد، هرچه بهتر اسباب پذیرائی فراهم می‌کند چنانکه فوق انتظار محمد میرزا بوده و تعجب از مساعدت قایم مقام می‌کند، قصه را میگویند. محمد میرزا این حکایت را در روزنامه خود می‌نویسد و مساعدت با اولاد میرزا حسن را برخود و اولاد خود حتم مینماید.

در موقعی که میرزا یوسف در آشتیان بیکار بوده است، این کتابچه محمد میرزا را بر ناصرالدینشاه میخوانند، آقا را میخواهد و بر مهربانی می‌افزاید. وقتی بسعایت آقا ابرهیم، ناصرالدینشاه پدرم را میخواهد، آقا ابرهیم و

امین الدوله حضور داشته اند، سخت پرخاش می کند چنانکه امین الدوله ز بانس لکنت می گیرد. پدرم می بیند که آب از سر گزشته است، بقول خودش میگفت: دوزانو نشستم و گفتم آنچه گفتم، اما نمیدانم چه گفتم. وقتی ناصرالدینشاه برخاست، بیامین الدوله گفت: حق با مخبرالدوله است. دستی پشت من زد و گفت: برو سر قبر پدرت فاتحه بخوان. حدس زده شد که از قضایای مکتبخانه عباس میرزا و تأذیب رضاقلیخان که مرتبی عباس میرزا بود، چیزی بخاطر آورده باشد.

دوره امین السلطان

میرزا علی اصغرخان امین السلطان پسر آقا ابرهیم امین السلطان پسر زال بك از گرجیان مهاجر، جوانی خوش منظر سخنی کریم الطبع بود. ناصرالدینشاه بدو توجه فوق العاده داشت، خالی از لجاجت و عصبانیت هم نبود. در اول امر آلوده بخصایل جوانی و در آخر در نهایت کاردانی. چهارده سال بزمان ناصرالدینشاه، زمام امور بکف کفایت او بود و محل توجه جمهور. زیاد در فکر تعدیل بودجه نبود حقوق بی حساب می داد، کار بجائی رسید که برات دیوانی را تومانی سی شاهی و کمتر دادوستد می کردند.

ناصرالدینشاه در اواخر دوره خود گآنه خسته شده بود و کارها را بطبیعت بازگزارده. وقتی معاون الدوله پسر فرخ خان باطاق برلیان وارد میشود، شاه جلو آینه نشسته پشتش براه ورود بوده، ریشش را اصلاح می کرده، ملتفت معاون الدوله نبوده است، ناگاه می گوید: نمی شود. اندکی می گردد، باز میگوید: نمیشود. بار سوم مقرض را دور می افکند و میگوید: نمیشود، و برمیخیزد. معاون الدوله را می بیند، میگوید: دانستی چه نمیشود؟ عرض می کند: میفرمائید. میگوید: کار ایران چیزی نمیشود. این اظهارعجز از اشکالات داخلی نبوده، انگشتهای خارجی از هر طرف سز راه پیشرفت بود.

نمیشود، جنجال اندرون و بی بند و باری بیرون را هیچ مداخلت نداد. وقتی شاه بمستوفی الممالک پیغام میدهد که رسوم پراة و فرمان چه صیغه [ای] است؟ اجواب می دهد: یک صیغه است، بحضور مبارک که می آید، پیشکش است و تقدیمی، نزد علما حق الجماله، در بازار حق العمل، نزد مستوفیان رسوم، نسبت بوزرا استصوابی، نسبت باهل دعا و وظیفه و گاهی نان خانه. واقع مشاغل و مناصب حتی افواج بعنوان نان خانه بملازمین داده میشد. هیچ نتیجه منظور نبود.

وقتی که میرزا عباس خان قوام الدوله وزیر امور خارجه شد، عرض کردند، میرزا علی خان امین الدوله مناسب تر است. شاه گفت: وزیر خارجه ما می باید چهلچراغ در اطاقش آویزان نباشد.

ناصرالدینشاه عقیده اش این بود که هر چه باآداب ارپ نزدیکتر شود، در تخریب ایران بیشتر عجله خواهند کرد، چنانکه در مشروطیت دیدیم و جنگ بین الملل فرج بعد از شدت بود. صدارت امین الدوله را هم دیدیم و اتصافاً حق با ناصرالدین شاه بوده است.

شاه قانع بود باینکه مخارج اندرون و مسافرتها میقرر بجارود و شمرانات و پشت کوه برسد.

امور دولتی موضوع جدال و کشمکش بین امین السلطان و نایب السلطنه بود. امین الدوله هم اصحابی داشت و محرمانه جاده جمهوری میپیمود و همین دلیل نهایت بی تجربگی و عدم آگاهی از اخلاق جماعت بود.

در کارخانه [ای] که ندانند قدر کار از کار هر که دست کشد کاردان تراست وزیر اعظم در ابتدای امر هنوز سی سال نداشت، توجه خاص شاه و تعلیمات او بود.

آنچه خلاف مصلحت واقع می شد، محل توجه نمیگردید، شاه اصلاح

میفرمود و کسی را قدرت ایراد نبود.

آنچه عذر عالی و دانی را میخواست اینست که در جزئی و کلی امور استصواب سفارتین لازم بود و نقشه سفارتین آن بود که در سنه ۱۹۰۷ آفتابی شد. در زمان ناصرالدینشاه محرمانه مداخله می کردند کم کم مداخله علنی و رسمی شد. همان وقت که اطریشی دایر شد شرط افواج که از عراق باشند، قصد منطقه بی طرف بود و کسی نمیدانست.

رُتطر امتیاز راه آهن و غیره را نتوانست جاری کند، انگشت روس را بهانه کرد. چهل هزار لیره وثیقه را خواست، جایش خالی بود. برای اسکات امتیاز بانک شاهنشاهی داده شد در سنه ۱۳۰۷ با امتیاز انتشار پول کاغذی (اسکناس).

گویند در سفر عتبات در طاق کسری شاه گفته بود: من عادل ترم یا انوشیروان؟ پس از تملقات حضار گفته بودند: شما. شاه می گوید: بچاپلوسی گفتید، لکن من عادل ترم، انوشیروان مثل بوذرجمهر در اطرافش بودند و در اطراف من شماها هستید. جای آن داشت که بگویند: شما خودتان خواستید.

در سنه ۱۳۰۸ قصه رژی پیش آمد و از این امتیاز و هن کلی مادی و معنوی بدولت وارد شد.

مقارن این احوال سید محمد کلاردشتی علی اللهی که جمعی مرید داشت اسباب زحمت ساعدالدوله بود، او را بدعوی متهم کردند و درغل و زنجیر بطهران آوردند.

ورود سید در نظر اهالی نمونه ورود حضرت سید سجاد بشام بود و بسیار بدائر کرد. ناصرالدینشاه بساعدالدوله پرخاش کرد و حضوراً علامات نظامی او را کند.

کل توتون و تنباکوی ایران بطالبو کمپانی رژی واگذار شد، بشرایطی که ابرو پائیان خوب بلدند ردیف کنند و دست را در حنا بگزارند. در عوض مقرر بود

که سالی پانزده هزار لیره بشاه بدهند و پس از وضع مخارج و صدیق ذخیره ربع منافع خالص را.

از نظر سیاست و اقتصاد نمیشود گفت که آن امتیاز مضر بود؛ از جهت تجارت و زراعت منافی حاصل میشد و سرمشقی در آداب اداره بدست می آمد، اما منافع خاصهٔ تجار متزلزل میشد، لایدروس هم خوش بین نبود. میرزا کاظم ملك التجار فتوایی باسم حاج میرزا حسن شیرازی مجتهد در سامره جعل کرد که اليوم شرب دخانیات در حکم محاربه با امام زمانست. چون پیشرفت فوق العاده کرد، میرزا هم تکفیب نکرد.

میرزا حسن آشتیانی مقیم طهران هم علمدار شد. کار بجائی کشید که شاه هم از کشیدن غلیان علناً خودداری کرد. کوزه ها شکستند، میانه ها سوختند.

میبایست امتیاز رژی را لغو کرد و کار آسانی نبود، بتعلل می گزشت. در تبریز لوایح ادارات رژی را کشند و آشوب و شورش بالا گرفت. اینکه برژن می نویسد که ناصرالدینشاه برای اسکات فتنهٔ تبریز بروس متوسل شد، حقیقت ندارد.

مردم در خانهٔ میرزا حسن آشتیانی جمع شدند، حمله بگلستان آوردند. آقای نایب السلطنه ضعف کرد. ناصرالدینشاه دو تالار برلیان مسلح شد. خلوتیها تفنگ برداشتند.

امین السلطان کامران میرزا را و کامران میرزا امین السلطان را دخیل بقلم می دادند.

جوانی و جهالت آقا بالاخان سردار افخم سبب شد که از اطاق نظام رو بروی عمارت نایب السلطنه، بمردم شلیک کردند. تا شاه فرستاد و منع از تیراندازی کرد. متجاوزان پنججا [ه] نفر کشته شده بودند. جنازه ها را پنهان کردند. خبر بلوی که به پلرم رسید بطرف ارك حرکت کرد، وقتی بخایان العاسی رسید

که شلیک میشد. درشکه چپ پیش نرفت. پیاده شده و روانه راه شدند. نزدیک درب اندرون نایب السلطنه تیری بطرف او آمده، رد شد. چون وارد شد، نایب السلطنه را منقلب دید که مشغول نبات داغ خوردنست؛ دلداری داده بگلستان رفت. امین السلطان را متفکر یافت. باطاق برلیان رفته طپانچه [ای] که همراه داشت، ببشیرالملک شاطر باشی داده وارد میشود. پشاه عرض می کند نتیجه جمع کردن این بچه ها دور خود، سنگر ساختن در نالار برلیانست. شاه از وقوع شلیک تنگ اظهار ملالت می کند. پدرم عرض می کند این گونه وقایع اتفاق می افتد. «پادشاهان از پی یک مصلحت صدخون کنند» اما در چنین موقع صاحب منصبان مجرب باید در کار باشند.

بهر حال بتحریر یکی آن واقعه رخ داد و بتحریر یکی در همان روز خانه میرزا حسن آشتیانی را چاپیدند.

علمای ما همین قدر که چهار نفر عامی جاهل دور خور دیدند، غروری حاصل کرده، مصلحت را نمی بینند.

بالجمله رژی موقوف شد و دارائیش ضبط و پانصد هزار لیره بتقویم درآمد. این اول قرضی است که بدوش دولت ایران تحمیل شد. بیاتک شاهی سند سپرد که بکمپانی بپردازد (۱۳۱۰)

رژی سوقات سفر سوم فرنک بود و اگر امتیاز بهم نمیخورد، منافع داشت؛ اصلاح زراعت توتون، تعلیمات اداری، تجارت باخارجه. بهوای نفس چند نفر تاجر و اختلاف بین کامران میرزا و امین السلطان برهم خورد.

دَارُ الْقُنُونِ

علم تجربیات بشر است در رفع حاجات خود.
گرسنگی بندگان ما کول دعوت کرد، زراعت و فلاحیت پیدا شد.

برهنگی بتدارك ملبوس رشتن و بافتن در کار آمد.

باران و برف بتدارك ساختمان حاجت انداخت.

روز اول هر چه ساده تر که بتدریج آراسته شد و امروز از پیکره در رفته.

هر چه بشر پیش آمده، برحاجاتش افزوده و هر وقت بفرای خور تدبیر و سلیقه

در رفع حاجات کوشیده تالپاس افتخار پوشیده. کم کم بودای طبیعت برخورداره،

آیندگان از گزشتگان آموخته اند و اندک اندک تجربه اندوخته، باب علم گشوده

شد و معلومات بدفتر وارد گردید.

بسیار هنرها را انسان از حیوان فرا گرفته است: از عنکبوت نساجی، از

حشرات و طیور ساختمان، حتی در طبابت و شناختن خاصیت نباتات، جانوری

اوستاد بشر بوده است. کشفی راه پیدا شدن کشف دیگر گردیده است و مکشوفات

بدفتر رفته.

ایرانی وقتی در علم و صنعت آموزگار دیگران بود. حوادث روزگار و

کاهلی و غفلت کار را بجائی رساند که نوآموز دبستان دیگران شدند. تربیت رفع

حاجات مبهم است، چون حاجات اولیه روا شد، بزواید پرداختند و بزحمت

اقتادند.

ساقی بجام عدل بده باده تا گدا غیرت نیاورد که جهان پر بلا کند

ما بنسبت جام عدل هم استفاده از معلومات عصر نکردیم.

میرزا تقی خان که از هیچ دقیقه از دقایق ملکداری غفلت نداشت، در بدو

امر بدستگاه آدم سازی توجه کرد و دارالفنون را تأسیس نمود و هنر ناصرالدینشاه

است که دنبال این فکر رازها نکرد.

اول دارالفنون در قاهره تأسیس شد. دوم دارالفنون در بغداد. علم را عرب

به اروپا برد.

تا زمان صفویه باب تحصیل علوم و فنون باز بود در ایران. بعد از صفویه

ایران از هم‌قلمی با مغرب بازماند. ایشان راه‌های جدید رفتند، ما در جاده قدیم ماندیم.

در زمان فتح‌علیشاه و محمد شاه یک نفر زبان‌دان هم در مملکت پیدا نمی‌شد. منتهای فضیلت ردیف کردن عبارات و بهم انداختن قوافی بود. هندسه نمی‌دانستند و از طبیعیات بی بهره بودند. باز اینجا حاجت داعی بتأسیس دارالفنون شد.

میرزا تقی خان اجزای کاردان میخواست و نبود. در زمان محمد شاه چند نفر شاگرد بفرنگ فرستاده بودند. در سنه ۱۲۶۷ بنای دارالفنون نهاده شد، بمهندسی میرزا رضا و معماری محمد تقیخان معمار باشی. داؤدخان باطرباش رفت که معلمین بیاورد. امیر معزول شد و میرزا آقاخان منصوب، معلمین رسیدند و دارالفنون نیم تمام بود. میرزا محمدعلی خان وزیر امور خارجه معلمین را بحضور برده، معرفی کرد و دارالفنون را از خود می دانست که معلمین از خارجه اند. عزیزخان آجودان باشی در اداره خود که مدرسه نظامی است و هریک نایی از خود معین می کردند. شاه از صدراعظم صورت اسامی خواست و رضاقلیخانرا انتخاب نمود و باکراه میرزا آقاخان توجه نکرد، چنانکه ازین پیش گفتم.

رضاقلیخان ناظم مدرسه شد و میرزا یوسف نوری سررشته دار و دارالفنون

مفتوح گردید (۱۲۶۸ یکشنبه ۵ ربیع الأول)

معلمین مشغول شدند. رشته های تحصیل پیاده نظام، توپخانه، سوار نظام، هندسه، طب، جراحی، دواسازی، معدن شناسی بود. هر معلم در رشته خود کتابی ترتیب داد و چاپ کردند، همه در حد کفایت. لغت طبّی شلیمر هنوز قرینه ندارد. پس از عزیزخان، محمدخان امیر تومان در کار مدرسه رخنه میخواست، رضاقلیخان مرد معارضه نبود، شاهزاده علی قلی میرزا را که در امتحانات مدرسه حاضر می شد، بسر پرستی مدرسه تشویق کرد، بدو ریاست مدرسه بعدها وزارت

علوم بایشان استقرار یافت (۱۲۷۲) رضاقلیخان نیابت می کرد. پدرم علی قلی خان ناظم و کتاب دار شد. در ۱۲۸۰ رضاقلیخان بخدمت ولیمهد مأمور شد. پدرم بخدمت تلگرافخانه رفت. جعفرقلی خان عمورئیس شد.

اسامی معلمین در کتب تاریخ خصوص مؤلفات محمد حسینی اعتمادالسلطنه ضبط است.

بعدها جعفرقلیخان نیرالملک رئیس شد و محمد حسینیخان اصفهانی از شرفای صفویّه ناظم، گویی از برای این کار ساخته شده بود. وقتی یکی از شاگردان بدون اجازه بدستگاه کامران میرزا نایب السلطنه میرود، ناظم او را میخواهد، باتفاق گماشته [ای] از طرف آقا بمدرسه می آید، تنبیه شده، حبس میشود. نایب السلطنه شکایت بشاه میبرد. میفرماید: ناظم درست کرده است، ما هم از ناظم میترسیم.

از جعفرقلیخان (نیرالملک) و محمدحسینیخان (ادیب الدوله) شنیدم که ناصرالدینشاه علاقه مفرط بدارالفنون داشته و تشویق بی اندازه می کرده است. در سواریهها سرزده بمدرسه می آمده، باطاقهای درس میرفته و انعامات لایق بناظم و معلم و متعلم می داده. در امتحانات از حضور مضایقه نمیکرده، منصب و نشان میداده، مواجب و انعام بذل مینموده.

زمانی که ملکم خان بازی فراموش خانه را در آورده و نغمه ریاست جمهوری جلال الدین میرزارا در انداخته، دارالفنون را بتهم کرد؛ چه اکثر اجزای فراموش خانه از شاگردان دارالفنون بودند. جمعی گرفتار شدند و ناصرالدینشاه با آن علاقه مفرط از دارالفنون بیزارى جست.

با دو هزار سال سابقه، جمهوری جز در فرانسه پا نگرفت، آن هم معلوم نیست خیریت آنها باشد. مردم انگلیس که بطبع استوارترین مللند، تن بجمهوری در ندادند. امریکا بنای دیگر دارد. مشرق زمین هیچ آماده این کار نیست؛

چنانست که استخوان پیش شتر بریزند.

در مملکتی که هر گوشه اش برنگی است، فلافل و فلانون با هم در جنگند، معلوم نیست چند رئیس جمهوری می داشتیم.

پس از فوت اعتضاد السلطنه که وزارت علوم پدرم مخبرالدوله سپرده شد، سفارش شاه این بود که از آن کتابها نخوانند. در ثانی جنبشی در دارالقنون پیدا شد. مقدمه فراموش خانه سبب شد که شاگرد هم بفرنگ خصوص بفرانسه تفرستند.

تاریخ نشان داده است که هر وقت مردی در قومی پیدا شده است که سرش بتنش می ارزیده کار آن قوم رو بتعالی نهاده. مملکت قانونی مناسب طبع خود میخواهد و رئیس مقتدر که مجری قانون باشد و رجالی که خیر مملکت را بر خیر خود ترجیح بدهند. وطن پرستی دیگر است و خود پرستی دیگر. طیب ناشی قدر شربت نمیداند و بهترین داروها بیش از قدر شربت ضرر می بخشد. قوم را بسوی تعالی سوق باید داد لکن قدر شربت را نگاه میباید داشت.

گفتند: اتحاد، اطلاع، حاضر باش جنگ.

گوئیم: دیانت، آگاهی، قائد بی غرض و این قسم اخیر است که وجودش اکسیر است.

دام سختست مگر یار شود لطف خدا ورنه آدم نبرد صرفه زشیطان رجیم دوازده نفر رؤسای آشوب جمهوری فرانسه بودند و بیشتر آنها زیر گیوتین رفتند.

در زمان ناصرالدینشاه مدرسه نظامی هم در تبریز دایر شد و بعدها در طهران.

ارامنه حق داشتن مدرسه در تبریز و طهران حاصل کردند.

تلگراف

در سنه ۱۲۷۴ برای نمونه از عمارت گلستان بلالیه زار سیمی سرهم کردند و مخابره نمودند. در وزارت^۱ علوم اقتصاد السلطنه، با اهتمام پدرم که در آنوقت کتابدار مدرسه بود، سیم را بکرج بردند.

در سنه ۱۲۷۵ خط آذربایجان تا زنجان امتداد یافت و از چمن سلطانیه شاه باطهران مخابره کرد. در مجله شرافت انجام خط سلطانیه را در سنه ۱۲۷۷ مینویسد و باید اتصال بتبریز منظور باشد.

در زنجان منصب سرهنگی پدرم مرحمت شد و سرپرستی خط سیم تلگراف بدو محول گردید.

انگلیس خطی برای مخابره با هند میخواست. کمپانی سیمیش و هالسکیه خطی از برای روس تا تفلیس کشیده بود، برلن و لندن اتصال داشت. انگلیس با روسیه و ایران قراری داد. سیمیش خط تفلیس را بطهران وصل کرد، سه سیم روی پایه های آهنی امتداد دادند که یکی از آنها اختصاص بایران داشته باشد. از طهران دولت انگلیس بقیه سیم را تا بوشهر کشید. از جلفا تا بوشهر همان خط انگلیس و کمپانی وسیله مخابرات ایران شد.

تلگرافخانه از برای مظلّمین بست بود و ازین رهگذر حکام احتیاط زیاد می کردند.

متأسفانه اختیار آن یک سیم هم که گفتند اختصاص بایران داشته باشد، بدست خارجه بود. در سنه ۱۳۱۴ چهار خط اصلی دایر بود.

تلگرافخانه انضباط فوق العاده میخواست و مهم ترین ادارات بود، خصوصاً که تلگرافچیهای ایرانی تلگراف را بگوش می گیرند و در مخابرات بیک نقطه «محرم» «مجرم» می شود. وقتی تلگرافچی در براتی ندهید را بدهید گرفت و پدرم

خسارت مخابر را داد.

در زمان ناصرالدینشاه وسیله دادخواهی و انتظام تلگرافخانه بود و تلگرافچیان طرف توجه بودند. هر روز شاه از اندرون که بیرون می آمد، سری بتلگرافخانه باغ میزد و از همه جا استخبار می کرد. در بدو امر علما تردید کردند. دعوت شدند که با تبریز گفتگو کنند. آخر از آیات قرآن که دست شیطان از آن کوتاه است، مخابره کردند و جواب بآیه شنیدند و لب تعجب گزیدند.

پستخانه

یکی از مسائل مهمه در تمدن امروزه مسائل مراوده است و تلگراف و پست از آن قبیل است. دوم اداره منظم که نتیجه خود را بخوبی بخشید، پستخانه است. در زمان پیش برید معمول بود، بعد چاپار گفتند و چاپارچی باشی داشتیم. پس از سفر اول فرنگ ۱۲۹۲ رید زرنام اطریشی را برای تنظیم پست دعوت کردند. تمبر پست دایر کرد و مراوده پستی با اروپا برقرار شد. بعدها در سنه ۱۲۹۸ آن اداره بمیرزا علی خان امین الملک وزیر رسائل محول شد؛ انتظام اداری بخود گرفت و بهمه نقاط مملکت بسط یافت. اداره پست وزارت پست شد و امین الملک امین الدوله، حسن اداره او در پستخانه امیدوارها میداد.

نظام اطریش

دستخط ناصرالدینشاه راجع باستخدام صاحبمنصبان اطریشی.

جناب وزیر امور خارجه:

فرمایشات ما را درست و بتمامها نوشته اید و انشاء الله فریمان خان بطوری

که لایق است این خدمت را بانجام میرساند، اما ابتداء باید تفصیل را بعرض برساند و صاحب منصب بزرگ را (ارگانیزاتور) پیدا کند و شرایط و قرار و مدار و تعهد خدمت آنها را بنویسد بعرض برسد. حتی در این کار و عقیده جدید ما باید با امپراطور اطریش حرف بزنند و با وزیر جنگ گفتگو کند. کار کوچکی نیست. در حقیقت اداره کل قشون و فورهخانه و توپخانه ایران را میخواهیم بدست صاحبمنصبان اطریشی بسپاریم. رئیس آنها باید یک ژنرال بزرگ علم جنگ دیده باشد و زیاد پیر نباشد، از کار افتاده نباشد، متها چهل پنجاه سال داشته باشد.

ظل سلطان در وقتی که همه ولایات جنوب را داشت، عده قشون در اصفهان ترتیب داد و مدیر آن کار علیخان ناظم العلوم عمه زاده بود که در سنسیر علم توپخانه تحصیل کرده بود و بهترین امتحان را داده.

شاه را اندیشناك کردند، واگنر را بختیش فرستاد، برگشت و گفت: از برای ظل سلطان فقط تخت و تاج سلطنت باقی است.

در نتیجه ظل سلطان که معمولاً همه سانه بطهران می آمد، این نوبت در روزی که شاه را دعوت کرده بود و پیشکش لایق گزارانده، در موقعی که برای مراجعت شاه سوار کالسکه میشد، امین السلطان برگشت و عزل ظل سلطان را از ولایات جنوب بدو ابلاغ کرد (۱۳۰۴)

ظل سلطان سفاک بود و جریزه داشت. کامران میرزا طمع بود و معلوم نشد غیر از دو بهم زنی کفایتی داشته باشد. مظفرالدینشاه مهربان بود و بلند همت، لکن حساب نمیدانست و رأی مستقیم نداشت.

خرید کشتی پرسپلیس

آخر تدبیر ناصرالدینشاه، وقتی چاره مداخله روس و انگلیس میسر نشد،

این بود که دول دیگر را در ایران ذی نفع کند و مسافرتهاى فرنگ بیشتر از این نقطه نظر بود. مقدمه بر آن شد که از آلمان کشتی برای بوشهر خریداری شود.

مرتضی قلیبخان اخوی مأمور این خدمت شد. در بریم کشتی سفارش داد. کارخانه برای نمونه، کشتی بسیار خوبی در حدود سفارش بساخت: نظامی و تجارتي بازره و پنج توپ و ۲۵ تفنگ. کشتی ناتمام بود که پدرم مأمور برلن شد و کسی نمیدانست چرا. دکتر البومدرس طب دارالفنون منع از مسافرت می کرد؛ توجهی نکردند.

از ناحیه شمسی یک سفیر عثمانی خبری بیرون آمد مجبول که پسر فلانی (مخبرالدوله) پولهای کشتی را قمار کرده و خبرهای دیگر، در صورتی که اخوی از تمام مناهی بری بود.

پس از ورود ببرلن معلوم شد مأمور ملاقات بیسمارکند. قبلاً ملکم و امین الدوله برای ملاقات رفته بودند. ملکم را بیسمارک پذیرفت که ارمنی است و جاسوس انگلیس، امین الدوله را هم بعلت رفاقت با ملکم که انگلیس پرست بود، اجازه ملاقات نداد. پدرم را پذیرفت و مقتضی سیاست هم بود، زیرا که در روزنامه برلن نوشتند: ملاقات سفیر فوق العاده ایران در کابینه وزارت خارجه با بیسمارک و گفتگوی ۴۵ دقیقه. مقارن بلند شدن بیرق آلمان در شرق افریقا سبب نگرانی انگلیس شده، مأمور مخصوص برلن فرستادند.

مقصود شاه روابط با آلمان بود. بیسمارک گفت: هر وقت شما پنجاه هزار نفر آنطور که ما بپسندیم قشون داشته باشید، من حاضر عهدهنامه صلح و جنگ با ایران بینم.

در نتیجه این مسافرت از آلمان برونشویک را سفارت بطهران فرستادند و مؤید السلطنه از ایران سفارت برلن رفت. معزی الیه هم از روس پرستان بود.

دو نفر صاحب منصب آلمانی (پروسی) پدرم برای تدریس نظام در

دارالفنون اجیر کرد: فِلمَرُ برای تو پخانه و وِتْ برای پیاده. من بنده در اطاق پیاده سه سال ترجمهٔ دروس می کردم.

تنها فایدهٔ این مذاکرات و اقدامات همان مبادلهٔ سفارتخانه شد. زحمت صاحبمنصبان پروسی هم بهدر رفت.

آخر نایب السلطنه گفت: نظام ما بتاکنیک اطریشی است، تاکنیک پروسی بکار نمیخورد. در صورتی که هیچ تاکنیکی جز تاکنیک خوردن حقوق اقواج در کار نبود. فِلمَرُ و وِتْ هم رفتند.

سفر سوم فرنگ ۱۳۰۶

دوازدهم شعبان از عشرت آباد حرکت کردند. مدیر این مسافرت میرزا علی اصغرخان صدراعظم (اتابک) است. خط حرکت از راه تبریز و قفقاز.

پدرم در این سفر سوم نیز ملازم رکاب بود، با امین الدوله و ناصرالملک (ابوالقاسمخان) از راه گیلان میروند که در تفلیس ملحق برکاب شوند. امین الدوله از ورشو مرخص شد که بزیارت مکه برود. در اسلامبل ماند و دختر محسنخان را برای پسرش محسن گرفت.

در این سفر بهلاند و بروسل نیز میروند.

در عزیمت بلندن، در دهتهٔ رود تیمس صورت روزنامه نگار را میکشند. در ساختن صورت از روی اشخاص، شاه مهارتی داشت و شبیه می کشید. صورت اکثر خلوتیها را کشیده، من جمله صورت من بنده را در چند دقیقه؛ متأسفانه بامضا نرسید.

ملکه انگلیس و یکطوریا بناصرالدینشاه محبتی دارد و در هر نوبت او را خوش پذیرفته است. پدرم از لندن مرخصی زیارت مکه میخواهد و بمکه میرود. در شربورک روزنامه هاشی از پاریس میرسد در تنقید مسافرت شاه که اسباب

زحمت و خسارت فرانسه است. فرانسوی هم بواسطه مخالفت بحکومت استبدادی تنقید را بنزاکت نمیکنند. شاه بامین السلطان میفرماید از همینجا برمی گردیم. در این وقت نظر آقا و بالوا سفیر فرانسه در طهران میرسند و مطلع میشوند، تعهد جبران می کنند. مبلغی فرانک وعده [ای] قالیچه گرفته، شبانه بهاریس برمی گردند می دهند. در روزنامه ها دیگر رد تنقیدات را بشرح و بسط می نگارند و فرانسه را بقدم یادگار کیخسرو و دارا تبریک میگویند. علی الصبح نظر آقا و بالوا با یک دسته روزنامه برمی گردند و مدلول روزنامه های موافق را بعرض میرسانند.

کارنور رئیس جمهور است و بآداب دستوری پذیرائی می کند. حقیقت ایشست که سفر دوم شاه بفرنگ بی مزه بود و سفر سوم خنک، لکن کیست که ارپ را ببیند و همه وقت آرزوی تجدید دیدار نکند.

آنچه در این سفر در انظار خارجه بیشتر مایه تعجب شد حضور عزیزالسلطان بود که میباید مورد احترامات بی وجه باشد. شاه در سفرنامه خود مینویسد: در مهمانی ولیعهد انگلیس زوجه نواب ولیعهد در سرشام دست راست ما نشسته بود، دختر نواب ولیعهد دست چپ، ولیعهد رو برو، عزیزالسلطان هم بود.

روز جمعه ۱۷ محرم ۱۳۰۷ بجلفا آمدند و ملاحظه کردند که پس از دیدن چه آبادیها بچه خرابه [ای] رسیدند.

در عزیمت از تبریز، در باغ صاحب دیوان بیرون شهر، انواع انگور تبریز را برای شاه می آورند. قدری باسراف صرف می کند و اسباب اسهال سخت میشود. قسمی که اجزای ولیعهد ادارات را بین خود تقسیم می کنند، ولی بخیر میگذرد.

سفر عراق

معمول ناصرالدینشاه این بود که هر تابستان به بیلاقات البرز و گاهی تا کنار بحر خزر میرفت. در شهرستانک عمارت مخصوص برای توقف چند هفته موجود بود. از تفتنات شهرستانک شکار خرس سیاه بیشه بود و هر وقت خرس زده میشد، جوراب اعتماد السلطنه را در می آوردند و پای خرس می کردند. در اینسال گردش البرز بسفر عراق تبدیل یافت. روز هفدهم شوال ۱۳۰۹ از طهران حرکت شد.

یلن چادر تیرمه شاه رادر جاپلق بردند. در سفر اصفهان محمد حسنخان سردار امبش در زراعت رفته بود و جرئت نکرد بگوید اسب از من است. بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا. در اینسال و با بایران آمد و شدتی داشت؛ در طهران تا روزی ۱۷۰۰ نفر تلفات بود.

در وزارت علوم دستوری در محافظت خود از آن مرض نوشته شد که مردم از بعضی احتیاطها آگاه باشند. اتابک که با پدرم خوش نبود، انتشار آن کتابچه را صلاح ندیده بود که سبب وحشت میشود. تلگرافی صادر شد و آن کتابچه در توقیف ماند.

وقتی در اردوی عمرو با افتاد گفتم: هر کس از پیغمبر در اینباب چیزی شنیده، بگوید. گفتند: فرمود مردم متفرق شوند و در آب احتیاط کنند. مسلم است که اگر آب سالم باشد، از صدنودمرض تخفیف یابد.

کارخانه ها

در بدو سلطنت ناصرالدینشاه شوق بسیار به آبادی مملکت داشته است، بفارشات امیر بوده یا بذوق خود، معلوم نیست.

محمودخان ناصرالملک مأمور شد یک دستگاه چلوار بافی بایران بیاورد. متأسفانه معزی الیه کارخانه کهنه [ای] در روسیه پُنه هزار تومان خریداری کرده بایران آورد و در محلی که امروزه آبخانه است نصب کردند (۱۲۷۵).

کارخانه شمعی هم آوردند و در محلی که فعلاً سفارت انگلیس است، نصب کردند. کارخانه شمعی انتخاب بدی بود، لکن چلوار بافی بهترین کارخانه بود که در ایران مفید باشد. چون کارخانه بد بود و کار نکرد، دماغ شاه سوخت و از این رشته صرف نظر کرد.

من همیشه پیش خودم ناصرالملک را مسئول قرارداده ام. در آنوقت هنوز وسائل رقابت خارجه فراهم نبود.

کمپانی بلژیکی در نیمه دوم سلطنت شاه کارخانه بلورسازی آورد، بعلت فقدان خاک بوته در ایران، دایر نشد.

شرکت روسی و بلژیکی پلیاکف امتیاز راه آهن حضرت عبدالعظیم و راه اسبی شهر طهران را گرفتند و هر دو راه را ساختند، چون اصطکاک بامنافع روس و انگلیس نداشت، سرگرفت.

کارخانه قندسازی و کبریت سازی آوردند بتشویق امین الدوله قندسازی را در کهریزک بنا کردند. کبریت سازی را در خلایزیر پهلوی زرگنده که هر دو محل ملک امین الدوله بود. خلایزیر آن مقدار چوب بعمل نمی آورد که کفاف کارخانه را بدهد و اما در کهریزک چغندر آنقدرها نبود و چون دهات اطراف دور بود، چغندر زیاد گرایه بر میداشت و با وجود گمرک صدپنج قند بقیمت تمام نمیشد. هر دو کارخانه خوابید.

کارخانه چراغ گاز بسعی میرزا حسین خان دایر شده بود، آنهم خوابید. حاج محمد تقی تاجر معروف بشاهرودی خواب دیده بود که شهر را چراغان کرده است، بفکر افتاد که در امری عام المنفعه اقدام کند. نزد مرتضی

قلیخان صنایع الدوله آمد و عقیده بکاغذسازی داشت، صنایع الدوله ریسنده گی و یافندگی را ترجیح داد (۱۳۱۱). در بیرون دروازه دولت کارخانه ساخته شد، مقداری از اسباب کارخانه رسیده بود، قلیلی سوار شده که روز سیزدهم عید ۱۳۱۳ شاه بکارخانه آمد و فرمود لقبی که ما بجا داده‌ایم لقب صنایع الدوله است. دستخطی از طرف شاه از گلستان صادر شد بکرمانشاهان که یک صندوق از صندوقهای کارخانه ریسمان‌ریسی در راه بسرقت رفته، باید پیدا کنی. پدرم اطلاع نداشت، تحقیق کرد، معلوم شد در ضمن راپرت‌های تلگرافی بوده است. صندوق پیدا شد و آوردند. منظور مراقبت ناصرالدینشاه است.

صنایع الدوله گمان می‌کرد تفاوت کرایه صرفه [ای] است که ریسمان‌ریسی نسبت بریسمان خارجه بیشتر پیشرفت خواهد کرد. در سیاست تجارت ریسمان را ارزان کردند، کارخانه بدینواسطه از عهده برنیامد.

در مملکت تا اختیار گمرک بدمت دولت نباشد، کارهای صنعتی رواج نمی‌گیرد، خصوص که صنایع در خارجه توسعه یافته است و ما باید از نو شروع کنیم.

در اطراف طهران یک معدن زغال‌سنگ بود که زغالش كوك میداد. مالیه با صاحب معدن اختلاف پیدا کرد، عوض اینکه قیمت زغال را توقیف کند، استخراج معدن را توقیف کرد و ماشین ما میبایست با كوك کار کند. در آنوقت در انگلیس محرکی اختراع کرده بودند که با گاز كوك کار میکرد و محسنات بسیار از آن در روزنامه‌ها قلم دادند. نظر صنایع الدوله بکارخانه چراغ‌گاز بود مقارن این احوال کارخانه چراغ‌گاز خوابید.

تنقید و تقریظ سلطنت ناصرالدینشاه

داخله و خارجه ناصرالدینشاه را تنقید بسیار کرده‌اند و زشت و زیبا بسیار

گفته اند. در دایرة المعارف قیصر آلمانی مینویسد: ناصرالدینشاه صفر بزرگی است و ولیعهدش صفر کوچکی، و ندانست که شاه بین دو سنک آسیا واقع بود که کوه را هم خرد می کرد. روس و انگلیس قدم بقدم سنک راه بودند و طرح مداخله بل تصرف میریختند و پنجاه سال ناصرالدینشاه بین آن دو سنک مقاومت کرد. سلطان عبدالحمید در ترکیه و ناصرالدینشاه در ایران مصادف شدند با رقابت دو دولت معظم روس و انگلیس. روسیه بهرقیمت داردانل را و خلیج فارس را انگلیس میخواست. در این میان ترکیه متلاشی شد و ایران تنی بیجان باقی ماند. علمای جاهل در سیاست دولت را غاصب و اجزای دولت را ظلمه می دانستند و درشتی با آنها بواسطه جهالت مردم مصلحت نبود، چه ریشه در عراق داشتند و تا درجه ای در تحت نفوذ عثمانی بودند و عبدالمجید از خدا میخواست که فریاد و اسلما از علمای نجف و کربلا بلند شود.

در پانزده سال اول سلطنت ناصرالدینشاه طالب تجدد بود، از دارالفنون تقویت می کرد. بازی فراموش خانه را در آوردند و اوستاد منتظر بود که آن بازی بگیرد و در مملکت آشوب بیفتد و او مداخله کند، چنانکه بعد کرد. در پانزده سال اخیر شاه مرتجع شد و الحق آنچه چند نفر هواپرست از روی غرض یا تحریک میخواستند و محسنات آنرا گوشزد مردم می کردند، مصلحت نبود و آشکار شد و ما را از منافع تکامل بازداشت.

در موقع جشن پنجاه ساله خیالاتی داشت و از پدرم کتابچه اصلاحات خواسته بود، چون او را آشوبی نمیدانست و حسن اداره او را دیده بود.

رجال مملکت غالب بی غیرت و اجنبی پرست بودند.

یحیی خان مشیرالدوله بقوت سفارت روس وزارت خارجه می کرد. در

موقع مرگ او ناصرالدینشاه شکر کرد.

نفوذ یعنی پول خارجه در ایلات و در رجال و در علما کار می کرد. وطن

همه لیره و اسکناس بود. بهر کس روز متوکل میشد، شب دستور از سفارتین میگرفت. مثلی است در فارسی که اگر خاک بسرباید ریخت پای تپه بزرگ سزاوار است. تپه بزرگ روس بود و انگلیس. عباس میرزای ولیعهد باروس جنگها کرد، آخر مغلوب شد بوعده سلطنت ایران دل خوش کرد. محمد شاه را سفرای روس و انگلیس بطهران آوردند. ایران بهرات رفت، انگلیس بیوشهر آمد. این آدمی زاد تابع قوتست. اگر این مواعع را منظور نداریم، هزار چرا در دوره سلطنت ناصرالدینشاه میشود در کار آورد. اندرون بدان وسعت را نمیشود پسندیده دانست، آنهم بنا بر سابقه در نظر او امر طبیعی می آمد.

اولاد ذکور ناصرالدینشاه

محمود میرزا ولیعهد از گلین خاتم، یازده ماهه در گزشت.
 معین الدین میرزا ولیعهد از تاج الدوله، شش ساله در گزشت.
 مظفر الدین میرزا ولیعهد از شکوه السلطنه.
 سلطان ملک میرزا از ستاره خانم، هشت ماهه وفات یافت.
 سلطان ملک قاسم میرزا از فروغ السلطنه جیران، پنج ساله بمرد.
 سلطان مسعود میرزا ظل السلطان از سرور السلطنه.
 سلطان حسین میرزا جلال الدوله برادر اعیانی ظل السلطان، شانزده ساله در گزشت.
 کامران میرزا نایب السلطنه از منیر السلطنه.
 نصره الدین میرزا سالار السلطنه.

محمد رضا میرزا رکن السلطنه.

دوره ناصرالدینشاه

فی الجملة جنبشی در وضعیات مملکت پیدا شد بآن اندازه که شاه صلاح می دانست. میرزا حسن خان اعتماد السلطنه برف انبار چیزهایی در مآثر والا نار ردیف کرده و جزوی چند مرتب، ما بعضی را یاد می کنیم:

از ابنیه دارالفنون، شمس العماره، تکیه دولت، اطاق موزه، قلعه سرخس، تعمیر قبر طغرل (فخرالدوله) جنب ابن بابویه.

بنای سیزمیدان که محل خاشاک شهر بوده (۱۲۶۹).

بنای مریضخانه دولتی (۱۲۶۸).

چهار درب نقره و درب طلا برای بقعه حضرت رضا علیه السلام.

میدان مشق، میدان توپخانه، بنای سفارتخانه در اسلامبول.

در آداب - اصلاح لباس، تخفیف القاب که جاری نشد، منع سب خلفا

که عادت جنهال بود، سعی در اتفاق مذاهب خمه یعنی: حنفی، مالکی، حنبلی، شافعی، جعفری، بمذلول این دو بیت:

ما پنج برادریم کزیک پشتم برقبضه روزگار پنج انگشتم

چون فرد شویم در نظرها علمیم چون جمع شویم بردهنها مشتیم

در آبادی - شروع بساختن راه شسه نمونه راه آهن و تراموا، توسعه شهر

طهران که کلنک حفر خندق جدید را شاه بدست خود زد. در تاریخ آن محرم گفته

است:

طبع محرم با دل شاد از بی تاریخ گفت جاودان با فریزدان باد شهر ناصری ۱۲۸۴

ساختن راه میان طاق، افتتاح کشتی رانی کارون.

در اصول - آزادی رعایا در اختیار مسکن.

قسم خوردن وزرا بصمیمیت (۱۲۹۵).

اجازة افتتاح مدرسه به ارامنه (۱۲۶۸).

رعایت قانون.

وقتی بین شاه و عضدالملک بر سر قناتی اختلاف افتاد، رجوع بشرع شد، تصدیق عضدالملک را کردند. شاه امر کرد، چاههای قنات عشرت آباد را که حفر کرده بودند، پر کردند.

از احکام ناصرالدینشاه بر وفق شرع، منع تصرف مبیع بود، در صورتی که مدیون دین خودش را بپردازد.

تمیز احکام بقضاوة شاه بود.

وقتی تاجری بمیرزا لطف الله روضه خوان فرض داشت، مهلت میخواست، نمیداد، عریضه بشاه نوشت، بالای عریضه چنین دستخط صادر شد که میرزا لطف الله، قال رسول الله المفلس فی امان الله.

آشفته‌گی افکار

هرکس روی آرزوی خود، بصمیمیت یاغرض، رساله [ای] نوشته، افکار جمعی را آشفته کرده حق و باطل را بهم آمیخته است و صورت را از معنی تشخیص نداده، معایبی بیان کرده و دولت را مسئول قرار داده، بدون آنکه عادات و اخلاق را در نظر بگیرد، من جمله: خطابه‌های میرزا آقاخان کرمانی؛ کتاب حاجی بابا؛ ابرهیم بک؛ بمن چه ملک خان؛ کشف الغرائب مجدالملک؛ یک کلمه میرزا یوسف خان تبریزی و غیره.

میدان آرزو وسیع است، راه سنگلاخ مهیب و دورنما بسی دلفریب.

من در اسفار فرنگ مطالعه زندگی را از خارج و داخل بسیار کرده‌ام. پلی، خیابانها و میدانها و گردش گاهها آراسته و جالب نظر است، اقا در زندگی

داخلی با «لوهان» عضو انستیتوی پاریس موافقم. طرانسفورماسیون سوسیال اوراهم باید خواند. لامارتین، آلفرد دوموسه راهم باید دید. تاریخ ین هم قابل مطالعه است. طارتوف، مولیر، دکامیرن، بوکاس، نیروی تاریکی توستوی نیز شمه [ای] از احوالات روحیه ملل دیگری راهم بازمینماید.

اگر بچشم حقیقت در حد تصرف اخلاق بشر نگریسته شود، زندگی خودمان با همه معایب سالم تر است.

شبی با آندیره اس مستشرق معروف که در ایران مسافرت کرده بود گفتگو می کردیم. گفت: در ایران گفتار هر کدخدای دهی مرا خوشتر می آید از گفتار بسیاری از مردمان آگاه شهرهای کوچک خودمان.

آرزوی افلاطون طرفدار پیدا نکرد. تعلیمات سولون در این عالم دوام نیافت. لیکورک و مزدک هم بتصور خود اسلوب پسندیده اختیار کردند و خیر جماعت می دانستند.

چون هیچ مرامی در دنیا بخیر محض نمیکشاند و رفع مفاسد اخلاق نمی کند، بی واهمه می گویم که در تحت نظر ناظری متقی، بهترین مرامها اسلامست که بحقیقت آن عمل شود. ارسطو گوید بهترین سیاستها آنست که مودی باخلاق نیکو شود و هیچیک از سیاستهای امروزه این صفت را ندارد. در برلن دولت ترویج فواحش می کرد که جلب مسافر کند.

جشن پنجاهمین سال سلطنت

زایجه محتدولی میرزا معروف بود.

یک دو روز قبل از جشن شاه از درب اطاق تاج التوله مشت خاکی باطاق میریزد، اتفاق خاك میریزد روی سرداری مروارید که برای روز جشن میدوختند. خانمها بددل میشوند. شاه می گوید: قرآن من دیروز بود، گزشت.

محتدولی میرزا گفته بود که در سال پنجاهم شاه قرانی دارد اگر بگذرد، سی سال دیگر سلطنت خواهد کرد. ظن غالب اینست که خواسته بوده است خیال شاه را زیاد مشوب نکند و روزنه امید بگذارد.

دوروز بروز رسمی جشن مانده، جمعه ۱۷ ذیقعده ۱۳۱۳ شاه زیارت عبدالعظیم میرود و غدغن می کند حرم را قرق نکنند. کسی در حرم نبوده است جز میرزا رضای کرمانی از پروردگان سید جمال افغانی. درب طرف سید حمزه که تاریک بود، کمین کرده، عریضه تقدیم می کند و از زیر عریضه تیری پشاه می اندازد. بقلب شاه میخورد و می افتد و این واقعه يك ساعت قبل از ظهر اتفاق می افتد.

شاه در وقت آن در بقا داشت و الجاسهاتر بسنه میزد، گلوله از بین

کیف اتابک بیرون آمد.

در استاندارد روز نامه وینه مقاله [ای] نشر شدند و یسند سلطان عبدالحمید را در آن قضیه دخیل دانسته بود. در اینکه بد گوئی سید جمال از ناصرالدینشاه تا حدی سفارش سلطان عبدالحمید بود، میشود تصدیق کرد.

از طرفی اینگونه اقدامات جنونی است که غالب از عسرت پیدا میشود. تیرانداختن بویلهلم اول، کشتن مارکی ایطو، سوء قصد بمظفرالدینشاه در پاریس اگر محملی داشته باشد، کشتن ملکه اطریش در ژنو هیچ محملی ندارد.

میرزا رضا از آقابالاخان صدمه زیاد دیده بود و او را در زیر زنجیر شکنجه کرده بودند، با این دلتنگی سخنان سید جمال افغان بسوکرسیون در وی اثری کرده بود و از برای او مجسم شده بود که بکشتن ناصرالدینشاه ایران گلستان میشود. در استنطاق، امتیاز تنباکو، بانک انگلیس، تراموای، قند، کبریت و امثال اینها را برای ناصرالدینشاه گناه شمرده بود که دین از دست میرود. پیداست که فکر او خام بوده است و از برای سوکرسیون و تلقین مهیا و آماده، و باز در استنطاق گفته بود که سلطان فتنه سامره را بتحریک ناصرالدینشاه می دانست و بسید گفت: در باره ناصرالدینشاه آنچه میتوانی، بکن. از حاج سیاح پرسیده بودند، گفته بود: او بما کمک نکرد، میخواست ظل السلطان شاه بشود، امین الدوله صدراعظم. ظل السلطان سه هزار تومان برای سید داد نهصد تومانش را رساند.

امین الدوله از اینگونه خیالات داشته است، چنانکه وقتی با حاج شیخ هادی در برداشتن ناصرالدینشاه سخن میراند، شیخ میگوید: بهتری را بمن معرفی کنید تا رأی خودم را بگویم. رفاقت او با ملکم هم روی همین رویه و عقیده بود. صورت استنطاق میرزا رضا را پرفسر برون در تاریخ مشروطیت از صور اسرافیل نقل کرده.

قصه مذاکرات امین الدوله را با حاج شیخ هادی، از خارج میدانم.

غریبست که عامه افکار خام را بهتر می پسنند.
 من از اجزای خلوت بودم. شب جمعه با چند نفر از رفقا ملاقات روی داد، گفتند: فردا شاه بحضرت عبدالعظیم میرود. شب از برای پدرم نقل کردم. فرمود: از ترس است، شاه خوابی دیده و پریشانست.
 خواب را مختلف نقل کردند. آنچه صحیح تر بنظر می آمد این بود که در تبریز خواب دیده بود که بزرگی شمشیر بکمر او بست و قبل از جشن دیده بود که همان شخص شمشیر از کمرش بگشود. و باز گفتند که بزرگی در خواب از بالای منبری جامی خون بدو داده بود که بخورد.
 ملك الشجار بمیرزا رضا گفته بود که کدام مسلمان فارسی را بیرون دروازه سراغ داشتی که از ناصرالدینشاه بهتر بود.
 در زمان ناصرالدینشاه البته اوضاع ایران در نظر اشخاصی که اوضاع اروپا را در نظر داشتند، خوب نبود، لکن مردم در زمان او خوش بودند و رفاهیت حال عامه را همیشه در نظر داشت.
 روزی که جنازه شاه را بحضرت عبدالعظیم نقل کردند، زن و مسرد طهران بر او می گریستند.

شمه ای از احوال میرزا ملکم خان

وی پسر میرزا یعقوب از ارامنه جلقای اصفهانست که اسلام اختیار کرده بود. در پاریس تحصیل کرده، بطهران آمد و گاهی بترجمی میپرداخت و در شعبه دعتی داشت.

دستخط هزار تومان موجب برای خودش ساخت چون فرمان نداشت، البته نمیپرداختند. بناصرالدینشاه شکایت کرد. شاه گفت: ما بخاطر نداریم که چنین دستخطی صادر کرده باشیم. دستخط ساختگی را از کیفش درآورد، تبعیدش

کردند. باسلامیل رفت، در دستگاه فرخ خان راه یافت، بکار پردازی مهر رفته، بطهران برگشت.

فراموش خانه را ترتیب داد و نغمه جمهوری و ریاست شاهزاده جلال الدین میرزا را در انداخت. جماعتی گرفتار شدند و در ثانی تبعیدش کردند. باسلامیل رفته پناه بمیرزا حسینخان برد، وزیر مختار لندن شد. در کنگره برلن نمایندگی ایران کرد، پرنس لقب یافت (۱۲۸۹).

معروف است وقتی محمدرضا مستطخ خانی یکی داد، نزد حاجی میرزا آقاسی بود، گفت: فرمان صادر کنید من هم از این آدم بدم می آید.

ملکم در شعبده الحق بدطولی داشت.

در سفر سوم ناصرالدینشاه، امتیاز لاطری گرفت و بیچهل هزار لیره فروخت. علما چون لاطری را نوعی از قمار دانستند، ایراد کردند. امین السلطان امتیاز را پس خواست. گفت: فروخته ام. امین السلطان تلگراف سختی باو کرد، جواب سخت داد. از سفارت معزول شد. کمر عداوت امین السلطان را بر میان بست، باتفاق سید جمال که او هم تبعید شده بود، قانونرا نوشت و نظر بتخریب کار امین السلطان داشت. نشر قانون غدغن شد، بر اهمیتش افزود و مردم او را وطن پرست دانستند.

مرد باید که گیرد اندر گوش گر نوشته است پند بردیوار
بغرض بود یا بصمیمیت، بعض مطالب قانون ملکم صحیح بود و قابل
اجری.

در سفر آخر که ملکم بطهران آمد و در منزل امین الدوله بماند. کتابچه بشاه فرستاد. شاه بامین السلطان داد. امین السلطان او را خواست و گفت: شاه میفرماید ملکم خوب نوشته است، باید همه قسم اختیار باو داد، مشغول اجری شود. منظور او عزل امین السلطان و نصب امین الدوله بود. مضطرب شده، هدایائی

تقدیم امین السلطان کرد که این تکلیف باو نشود. عِنْدَ الْإِمْتِحَانِ يُكْرَمُ الرَّجُلُ أَوْ يُهَانَ.

ملکم که در لندن سفارت کرده بود، خوب می دانست در درجال ایران چیست و مانع کیست، بعلاوه حرف زدن غیر از کار کردنست.

وقتی در آلمان رئیس حزب دموکرات وزیر مالیه شد، اصحاب منتظر بودند بمرام کار کند، اثری ظاهر نشد. سؤال کردند. گفت: روی این سندلی چیزهایی در نظر است که روی منبر نطق بنظر نمی آید.

وقتی در تبریز از من پرسیدند: حکومت شما بر اصول مشروطیت است یا استبداد؟ گفتم استبداد. گفتند: پس فرق شما با دیگران چیست؟ گفتم: مملکت برای حکومت بطریق مشروطیت حاضر نیست. دیگران حکومت با استبداد می کنند و همان را میخواهند، من در حکومت نظرم بسوی مشروطیت است، شما را بآن خط سوق می دهم. عمل من اگر استبداد است، وجهه نظرم مشروطه است و خودم از حدود تجاوز نمیکنم.

آنچه ملکم می نوشت، بعبارت دیگر در گلستان و بوستان هست. قانون اسلام بهترین راه را نموده، مردم خودشان سزا راه ترقی و اجرای قانونند. مجری یا قدرتی میخواهد که مردم را بزجر بخیر خودشان باز دارد و این قدرت در رجال ایران نبود، بعلمی که ملکم بهتر از من می دانست. ناصرالدینشاه پرده بود، پرده که برداشته شد، مطلب از پرده بیرون افتاد.

مختصری از شرح حال سید جمال

وی اهل اسدآباد از مضافات همدانست، تولدش در سنه ۱۲۵۴. برون او را کابلی دانسته و باز تردید کرده. پس از تحصیل در نجف، زیارت مکه و سیاحت هند رفت و از آنجا بافغانستان شد. پس از فوت دوست محتدخان، مدتی

پیشکاری محمد اعظم کرده، بافغانی معروف شد یا آنکه خودش را افغانی معرفی کرد. بعلمی نتوانست توقف کند، اجازه سفر مکه خواست، بقاہرہ آمد، از آنجا باسلامیل رفت. عضو انجمن دانش شد با حسن فهمی افندی شیخ الاسلام رقابت کرد، مجبور بترك اسلامیل گشت. در نطقی مقام نبوت را صفتی شمرد، مورد ایراد شد، بقاہرہ رفت (محرم ۱۲۸۸). مورد سوءظن قشون انگلیس گشته، توفیق پاشا عذر او را خواست و از قاہرہ برفت. دیگر باره بھند رفته، در حیدرآباد دکن بماند. موشک در کار خدیو دوآنید، منجر بخروج اعرابی پاشا و بمباردمان اسکندریہ و جنک تل الکبیر و اشغال انگلیس شد.

حکومت ہند او را بکلکتہ آورده، تحت نظر بداشت. سپس اجازه داد از ہند برود. رفت بلندن و از لندن پاریس آمدہ سہ سال آنجا توقف کرد، با شیخ محمد عبده مشغول نوشتن عروۃ الوثقی شد.

بموافقت سیاست انگلیس با رنان دوستی پیدا کرد. در ۱۳۰۳ باز بلندن رفت، متمہدی در سودان طلوع کرد، سید را برای کار او بکار انداختند.

عروۃ الوثقی نتیجہ نداشت، سید بپطر رفت و تشویق بچاپ قرآن کرد. در پطر با ناصرالدینشاہ ملاقات کرد، شاہ او را بایران دعوت نمود. شیخ عبدالقادر بدو گفت: تو ترویج مذهب سنت می کنی، چگونه بطہران میروی؟ گوش بسخن شیخ ندادہ با ناصرالدینشاہ بطہران آمد و دست بتدارک انقلاب زد. در حضرت عبدالعظیم اقامت گریذ و برضہ شاہ سخنوری آغاز کرد.

میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی، میرزا حسن خان خبیرالملک برسمان سید در چاہ افتادند. میرزا رضای کرمانی از عمال او بود.

دولت او را تحت الحفظ بمرحہ ترکیہ فرستاد، نزد سلطان عبدالحمید رفت. باطناً او را بیدگوشی از ناصرالدینشاہ تشویق می کرد و ظاہراً منع مینمود.

سید در مکتوبی کہ بمیرزا حسن شیرازی نوشته اشخاصی را بخوبی یاد

سید جمال در لندن، پاریس، کابل، بغداد و در سایر بلاد کاتبان

می کند: حاج سیاح، محمد حسن خان اعتماد السلطنه.

حاج سیاح مردی بود مسلکی داشت و شاید وقتی برای ظلّ سلطان کار می کرد، لکن اعتماد السلطنه را خوب می شناسیم پایش بهیچ جا بند نبود و بدخواه بشر بود.

چنانکه از این پیش اشاره کردیم، سیاست نامه افلاطون و سولون از روی حکمت خوب بود، اما در دنیا عملی نشد. سیاست افلاطونی در هیچ نقطه طرفدار پیدا نکرد. سیاست سولون چندی در آتن جاری بود و برهم خورد و این در نتیجه اخلاق مردم بود.

اشخاص تند ذهن عصبانی در رسیدن بآرزوی خود کانه کور و کردند، در تصور خود تمام موجبات را مساعد می دانند و از اشکالات غفلت دارند. فرانسه و انگلیس همسایه اند، نه انگلیس سیاست فرانسه را می پذیرد، نه فرانسه سیاست انگلیس را. طبع ملت فرانسه و ملت انگلیس مختلف است، البته وجه جامعی در همه جا قابل اجراست، آن هم بفرصت که بیش از عمر یک نفر است.

آلمانیها مثلی دارند، گویند: خیال انسان بهشت اوست. متأسفانه در این عالم اختلاف و نفاق بیش از ائتلاف و اتفاق طرفدار دارد چه در آن منافع شخصی بیشتر تصور میشود و در این مقداری فداکاری و کف نفس لازم است و از اول معلوم.

اتحاد اسلام که مرام سید بود، معنی ندارد. پیغمبر (ص) فرمود: متفرق امتی علی سبعین وثلث فرقة. از اختلاف ستی و شیمه گزشتیم، مذاهب اربعه سنت چیست؟ مردم ارب همه عیسویند و هر روز با هم جنگ دارند.

نفع مشترك سبب ائتلاف تواند شد و نفع خاصه علت اختلاف بوده است. مصر، تونس، مراکش، همه اهل سنت و جماعت بودند، از خلیفه گسستند.

در امور خاصه ائتلاف ممکن است، چون: قرارداد پستخانه، تلگراف، کشتی رانی و امثال اینها که طرف حاجت کل ملل است.

خلیج فارس

خلیج فارس از قدیم راه تجارت با هند بوده است. قدیمتر سند مکتوب که در دست است مسافرت نیارگوس امیرالبحر اسکندر است که از دهنه سند تا مداین راپینموده. حکایت سند باد بحری بزمان خلفای عباسی هم معلوماتی از این عرصه بدست داده است. آبادی که از جزیره هرمز نقل کرده اند، محل تعجب بوده است. سواحل بلوچستان را تیارگوس، ایشتیو فاجی مینامد. در میناب باردوی اسکندر پیوست و راپرت خود را داده، دنبال راه خود را گرفت. احوال جزیره هرمز و قشم و سایر جزایر را نوشته است (۳۲۵ ق. م.).

اطراف خلیج طوایف عرب سکنی داشته اند، زحمت ملاحان بوده اند. شاپور مکرر ایشان را تنبیه کرده است و راه تجارترا از خطر آنها ایمن نموده، دزدان را دست از کتف میریخته اند.

در زمان اتابکان فارس تمام جزایر خلیج در تصرف ایشان بوده.

در زمان خلفا با اهمیت تجارت برخورداره، بندر بصره را ایجاد نموده، آباد کردند.

پس از آنکه واسکو دوگاما از رأس امید گزشت، در محیط هند راه یافت. پرتغالیها بخلیج فارس آمدند، ابوخیبر کبیر که ارو پائیان آلیو کرکش مینامند، بر جزیره هرمز دست یافت، مسقط را نیز متصرف شد. در هرمز قلاع محکم بنا کردند. جزیره هرمز بندر تجارت با هند شد و رونق فوق العاده گرفت و چهل هزار نفر جمعیت داشت. خرابهای موجود بر وسعت آبادی دیرین شاهد صادقست. در دهنه رود میناب تا دو فرسنگ کشتی کوچک داخل میتواند شد. کنار آن

رودخانه، پرتقالیها قلعه ساخته بودند.

از منابع ثروت خلیج مروارید است که بهترش در اطراف بحرین پیدا میشود.

بتبدیل احوال هلندی (ولندپزی) و انگلیسی جای پرتغالی را گرفتند، در کامبرون نزدیک بندرعباسی دارالتجاره ساختند. شاه عباس عذر اجنبی را از آن حدود خواست و بندرعباسی را بنانهاد. توپ مرواری از غنائم آن حدود است.

در زمان کریمخان انگلیس دارالتجاره خود را بیوشهر آورد و با کریمخان عهد تجارت بست (۱۱۸۰). تجارت تقریباً انحصار انگلیس شد. مدتی خلیج در تحت اقتدار امام مسقط بود.

توضیح آنکه بقية السیف خوارج بقمان رفتند و از میان خود امامی معین می کردند. ظهور ایشان صدمه سال بعد از قضیه نهروانست.

رئیس ایشان عبدالدین ابعدده بوده که ابعدیه تسمیه قوم شد. در انتخاب امام نسب ملحوظ نبود، علم و عدالت رعایت می شد. این رسم نهمصد سال دوام یافت؛ از زمان جلعبدین سعود تا زمان ناصر بن مرشد (۱۰۴۰ هجری) از این تاریخ امامت موروث شد. در سنه ۱۰۶۸ امام مسقط پرتقالیها را از مسقط بیرون کرد. در سنه ۱۱۱۴ در سواحل شرقی افریقا هر جا پرتغالی بود، بیرون کردند. در این سال پس از قوت ناصر بن مرشد، پسر عم او سلطان بن السیف را خواستند. بلعرب بن سلطان با وی مدعی شد. ابن سیف از ایران کمک خواست. مردم باین مرشد راغب شدند. پس از وی احمد بن سعید را خواستند از طایفه حناوی (۱۱۵۴). یک چند اولاد او روی کار بودند. سلطان نام عموی حامد از نواده احمد بن سعید بر احمد غالب شد، از این تاریخ ۱۲۰۸ امام را صید گفتند.

اعراب اتوبی بصره بحرین دست انداختند. حکام بصره از طرف ایران معین می شدند و کلیه سواحل خلیج چشم امید بایران داشتند. در سنه ۱۲۱۷ باز

صید مسقط در بحرین مسلط شد، حکومت آنجا را بسالم پسر خود داد.
 مقارن تاسیس تجارتخانه انگلیس و وارد شدن بمعاهده شیوخ (۱۲۱۴)
 صید سلطان جزیره قشم و هرمز و بندرعباس و معادن گوگرد آن حدود را از ایران
 اجاره کرد. ابتدای سیاست انگلیس در خلیج.
 جان ملکم در ثانی با صید سلطان عهد تجارتي بست (قوس ۱۲۱۷) و از
 تجار که در بوشهر بودند يك نفر پابمسقط گشود. صید سلطان را در راه قشم اعراب
 راه زن کشتند، سه پسر داشت: سالم، سعید، حامد که بانفاق حکومت می کردند.
 دولت ایران در بحرین حقوق ثابت دارد. انگلیس که حفظ امنیت خلیج
 را برعهده گرفت تا وقتی که ایران بقدر کفایت کشتی از خود تدارك کرده باشد
 بستن عهدنامه با رجال آنحدود مانع ایجاد روابط دیرین است و آن مردم بایران
 راغبند: إِنَّمَا الْأُمُورَاتُ مَرْهُونَةٌ بِأَوْقَاتِهَا.

شمه [ای] از احوال وهابیه

قتله سید سلطان از طایفه جوازمی بوده اند که خود را از نسل غول دریائی
 می دانند که وقتی در شست آنها افتاده است، اولاد غول با وهابی متفق شدند.
 رئیس وهابیه محمد بن عبدالوهاب تمیمی بود که در سنه ۱۱۴۷ برای تحصیل
 ببغداد رفته، مخالف خلافت شد، با این فکر از موصل بنجد رفت در دیریه بین
 مردم در آن معنی موعظه می کرد. حاکم محل که پدرزن وی بود، با وی موافق شد
 تا حله عقیده او پنجه افکند و رفته رفته حوزه معتقدین وسعت یافت و هرماآه [ای]
 باطراف خود سرایت دارد. در سنه ۱۲۱۴ پیروان او (حکومت دیریه) کسی را
 برسالت نزد والی بغداد فرستادند و او را دعوت کردند. عربی پابرهنه وارد مجلس
 والی شد، گفت: با ما معاهده دوستی و اتحاد ببندید لعنت بر آن باد که از عقیده
 وهابی کناره بجوید. این بگفت و برفت.

عبدالعزیز پسر محمد بن سعود که ریاست داشت، اقتدار بسیار حاصل کرد (۱۲۲۲). پس از جنگ با شریف، بر طایف دست یافت، بر حجاز و یمن تسلط حاصل کرد، در زد و خورد ها کشته شد، پسرش سعود ثانی بجای او آمد.

اعراب جوازمی دست ببحرین انداختند (۱۲۲۳) جزیره یفت و قسم را متصرف شدند، رأس الخیمه را در حوالی رأس مسندم مرکز قرار دادند و بکشتیهای تجارتی انگلیس دستبرد میزدند.

کمپانی هند با صید سعید حکمران عمان همدست شده، کشتی جنگی وعده [ای] برای سرکوبی وهابیها فرستاد (۱۲۲۶) قشون انگلیس با کمک چهار هزار نفر عمانی رأس الخیمه را گرفتند و قلعه اعراب را خراب کردند. چون قشون برگشت، اعراب تجاوزات خود را از سر گرفتند.

در این سال محمد صادق خان فاجار برای سرکوبی وهابیها بکمک امام مسقط رفت.

محمد علی پاشا حکمران مهر کشتی جنگی وعده [ای] قشون بریاست پسر خود توسن بیک بحرستان فرستاد، درینبوع پیاده شدند (۱۲۳۱) و مدینه را تصرف کردند. سعود وفات کرد، پسرش عبدالله برمسند قرار گرفت. از یک جنگ پنج هزار سر وهابی برای محمد علی پاشا فرستادند.

ابرهیم دنبال جنگ را گرفته، پس از دو سال دیریه را مفتوح و عبدالله را اسیر کرده، بقسطنطنیه فرستاد، سلطان او را سیاست کرد.

دزدی در خلیج موقوف نشد. کمپانی هند در ثانی سه هزار قشون بریاست جنرال گرانت فرستاد (۱۲۳۶) قلاع اعراب را خراب کردند وعده [ای] بسیار از ایشان کشتند و هندیهای اسیر را نجات دادند، دو یست قایق اعراب را آتش زدند و یک دسته قشون در قسم ساخلو گزاردند.

دسته [ای] دیگر که با کمک عمان بر سر اعراب بنی بوعلی برأس الحد رفته

بودند، شکست خورده، هفت صاحب‌منصب و سیصد سرباز کشته شدند. کمپانی دسته [ای] دیگر، مرکب از ۱۳۰۰ سرباز انگلیسی و ۱۷۰۰ نفر هندی، برای تقاص فرستاد، در سورپاده شدند. اعراب بنی بوعلی شبانه باردوی انگلیس شبیخون زدند. بعد از زدوخورده بسیار شکست بر اعراب افتاد؛ شیخ معمر رئیس ایشان تسلیم شد.

دولت انگلیس تصمیم گرفت که همیشه عده [ای] قشون بحری در خلیج داشته باشد بعنوان تأمین راه تجارت هند و ممانعت ورود کشتی جنگی دول دیگر در خلیج؛ خلیج شد خاک انگلیس. برده فروشی از افریقا نیز غدغن شد. جزیره قشم با سیدورا محل توقف آن قشون قرار دادند، متگر بستند، بازار بساختند، مریضخانه دایر کردند و امر ونهی آن عده را بقنصل انگلیس در بوشهر باز گزارند.

برای اقدامات خود در قشم، از حکومت مسقط اجازه خواستند، دولت ایران اعتراض کرد که در سنه ۱۱۵۷ جزیره را اعراب از نادر اجاره کردند و ملک ایرانست.

ماد کهام انگلیسی در تاریخ خود می نویسد که با وجود اینکه سید سعید در مدت حکومت خود همیشه دوست و موافق با انگلیس بود، از سال ۱۲۴۹ که اعراب وهابی بدو تاخت آوردند، اوراتنها گزارد.

وفا زما مطلب و رسخن نمی شنوی بهره طالب می مرغ و کیمیا میباش تمدن امروزه چند لفظ را از لغت میاست بیرون انداخته است: وفاء، صداقت، صمیمیت، مروت، انصاف، عاطفه، غیرت، حمیت.

در وصیت خودش سید سعید به لرد آبردین جانشین هند، مینویسد که من دو نفر از اولاد خودم را ولیعهد کردم، یکی در عثمان، یکی در زنگبار (سنه ۱۲۷۱). بعد از پدر بین دو برادر اختلاف شد و حکومت هند بین آنها را صلح داد.

خلیج فارس یکی از مواقع مهم است. در حاشیه آن دولت سومرواکاد، بابل و اثور و شوکت ساسانیان اساس داشته است و از آنوقت محل توجه هر دولتی بوده. آئروز که راه آهن بغداد دایر شود، خلیج اقصر خطوط مرادده مشرق و مغربست. در تضمین قصیده خاقانی وقتی گفته ام:

بس فتنه که بر پا شد در رهگزر دجله از این همه غوغا چیست آخر ثمر دجله
از آتش حسرت بین بریان جگر دجله خود آب شنیدستی کاتش کندش بریان
بس خون که بیفشانند شاهان بر دجله

غوغای ملل امروز هم از خطر دجله (صح)
در جغرافیا خلیج بفارس و ایران موصوفست و حق اضافه، همین.

بعض مسافات

از لندن بسویس ۱۰۹۳ فرسخ	از لندن بسیره ۱۰۶۸ فرسخ
از سویس بکراچی ۴۲۶ فرسخ	از بسیره بکراچی ۱۷۶ فرسخ
تفاوت ۲۷۵ فرسخ	